

شاید آن جا که دلی می شکنند

باغ توت من و توست

من جنینی به شکم

می نشینم لب حوض

و به یک توت

که بر آب چنان می رقصد

خیره می گردم باز

*

و تو را می خوانم

*

دست در دست نسیم

دست در دست درخت

دست در دست خدا

*

گر گرفته تن من

باد موهای مرا تلب زداد

و صدایی که رسید

رادیو روشن شد

پلک هایم متورم شده بود

*

بوی انجیر و هوا

بوی انگور و درخت

بوی باران که مرا می بوسید

*

من جنینی به شکم

چشم ها را بستم

و در این بالغ بزرگ

دست را چرخاندم

که به یک کرم سلامی بکنم

و به یک میوه نورسته بی تاب و حریص

باز از گوشه لب

خنده کامل و نابی بکنم

*

بالغ توت من و تو

مثل کندوی عسل شیرین است

مثل آن لحظه

که از آتش ظهر

می پریم تا ته حوض

*

مثل ماهی شده ام

*

باغ توت من و تو

نه به فواره خود می نازد

نه به پاییز و خزان می نازد

*

فکر کار خویش است

فکر گل دادن و روپیدن و پر بار شدن

فکر آوردن سیب

فکر آوردن گیلاس درشت

فکر مهمانی افکار من است

*

من در این خواب عجیب

می روم تا ته باغ

با صدایی که تو را می خواند

*

تا اذنی دیگر

باید از این همه سبز

باید از این همه نور

یاد گاری ببرم

*

باغ پیوسته مرا می خواند

*

من به آرامش این باغ بزرگ

خاطراتی روشن

به تو و دست تو می آویزم

*

و خداحافظی گرم مرا

باد تا باغ بزرگ

می برد

خواهد برد

...